

زنانه اندیشی . فرانسواز دو فرومون . ترجمه نازک افشار

۲۰۳ ویرجینیا وولف اولین شخصی است که به دور از هر گونه بحث نظری، ارتباط میان زن و نوشتن را توصیف می کند. ویرجینیا وولف، زن و زنانگی... هنر نوشتن او در فاصله میان دو عصر قرار می گیرد، همانند تابلوی نقاشی ای که در کتاب به سوی فانوس دریایی آن را توصیف می کند: «سطح باید زیبا و برآق باشد، نرم و گذرا، مانند رنگ هایی که یکی در دیگری آب می شوند، مثل بال پروانه ها؛ ولی زیربنای آن باید ساختاری مرتب داشته باشد، همانند پیچ و مهره، زیربنایی محکم که حتی با زور اسب درشکه نیز نتوان آن را از هم جدا کرد.» نویسنده به گونه ای تحسین برانگیز، عصاره نگرش و استعداد خویش را در لابه لای خطوط، تراکم می بخشد. شفاف ترین، فرارترین و گریزپاترین مواد، مانند پارچه حریری نرم و شکننده و ظاهر فریب بر بدنه ای از آهن، کشیده می شود. حيله ای زنانه، نرم و سبک، تناقض نوشتاری که خود را همان گونه که هست، نشان نمی دهد و بر اساس ناهماهنگی میان زیر و رو، ساخته شده است. هنر نویسندگی نرم و لطیفش در میان عواملی متعدد جای می گیرد. عواملی از جمله زیبایی فراموش شده صورت ظریفش

در تصاویر، واقعیت جسمی آززده و خسته از ناممکن بودن تحقق تجربه‌ای کامل از زنانگی و در نهایت تفکری دقیق برای ادراک زن بودن، با آن که به سرعت برجسب فمینیست بودن بر ویرجینیا وولف چسبانده می‌شود، ولی او را به عنوان اولین کسی که دغدغه‌های فمینیستی دسر دارد، نمی‌شناسند. خصوصاً که او در دوره‌ای می‌زیسته که لزوم حق رأی برای زنان مطرح شده است. او اولین کسی است که با عبور از مسیرهای جدید، زمینه را برای زنان فراهم می‌کند و با آماده‌سازی نمادین این فضای بیکران، دسترسی زنان به ادبیات و کتاب را میسر می‌سازد و خود در جایگاهی ورای زمانه‌اش، قرار می‌گیرد. او پیش از هر چیز، نظم موجود در تاریخ ادبیات انگلیسی را تغییراتی می‌دهد. کاری که نمی‌توان به آسانی از کنار آن گذشت. با کتاب اتافی از آن خود، برای نخستین بار، رشته‌ای میان زنان نویسنده برقرار می‌شود. دیگر فقط دو سه نام گریزناپذیر نیستند که مطرح می‌شوند. در این کتاب کوچک، او اسامی واقعی زنان نویسنده را به نام‌های خیالی مرتبط می‌سازد، گویی این زنان غیرواقعی، مثل «خواهر شکسپیر»، نماینده تمامی زنانی هستند که از تاریخ ادبیات محو شده بودند و به حساب نمی‌آمدند. در نهایت، او ارتباطی را میان نویسندگان زن به وجود می‌آورد. نویسندگانی که در میان مردان بزرگ، پخش و پراکنده بودند ولی حالا هرگونه ترتیب زمانی یا تقسیم‌بندی را به هم می‌زنند. این موضوع موجب واژگونی حقیقی تاریخ ادبیات شد. تاریخ ادبیاتی پر از شکاف و رویارویی ولی برای اوکین بار تنیده شده با ریسمانی محکم. تاریخ ادبیاتی که فضایی را برای کتاب‌خوانی گشوده بود. در این کتاب، وولف مسئله‌ای اساسی را نیز برای نخستین بار مطرح می‌سازد و آن، رابطه میان زنان و نویسنده‌گی است. برای نخستین بار، فرضیه ارتباط میان نویسنده‌گی و اختلافات جنسی در تفسیری راجع به جین آستین و امیلی برونو، ظاهر می‌شود: «آنها مانند زنانی که می‌نویسند، می‌نوشتند نه همانند مردانی که می‌نویسند». این جمله نشان‌دهنده مفهوم نویسنده‌گی زنانه است که هلن سی سو در سال‌های ۷۰ آن را عنوان کرده بود. در اینجا، بازم ویرجینیا وولف، هوشمندانه و با اقتدار، به دوردست می‌اندیشد. ولی تنها به اندیشیدن در مورد نوشتن برای زنان، بسنده نمی‌کند مثل کتاب اتافی از آن خود. در تصویری کاملاً واقعی، جایی را برای هویت، می‌سازد. به گونه‌ای می‌نویسد که اساس شکل ادبی رمان را مثلاً در میان پرده‌ها از هم می‌پاشد. این کتاب رمانی نوگراست که در خلاء معلق است. خلاء‌ای کامل

که بر شکافی بنا نهاده شده است... آخرین رمان‌های ویرجینیا وولف، که دیدگاه‌های جسورانه را واژگون می‌سازند، از حقارت، ناپایداری و پراکنده‌گی می‌گوید. مفاهیمی که شاید در سال‌های ۷۰ نیز مطرح شده بودند. فکر کردن به مسائل زنان، به نمادها، به نوشتن برای آنها، البته، ولی چگونه؟ تمامی این واژه‌های کنار هم چیده شده، واقعیت تفکر وولف را تغییر می‌دهند، زیرا هیچ موردی از به کارگیری این نظریه‌ها در آثارش به چشم نمی‌خورد. نه، او این گونه فکر نمی‌کند. با بحث‌های نظری مخالف است. فکر او، ساختاری از جنس نوشته‌هایش دارد. روان و موج در مسیری میان روشنفکری و تخیل، موضوعات او یک دست هستند زیرا همواره خود را مانند تاری در اطراف تشبیهاتی یکسان می‌تند. آهنگ و جریانی مشابه در کارش به چشم می‌خورد، مثل غیرملموس بودن یک سایه و شفافیت بال یک پروانه در شب. آثار او سرشار از استعاره هستند و نه تنها از نیروی اصالت مفاهیم برخوردارند، بلکه قدرت تداعی صدایی شاعرانه را نیز دربر دارند. صدایی زنانه برای حرف زدن از زنانگی. نگرش او حتی ارتعاش ادراک متفکرانه را نیز به خود جلب می‌کند. اندیشه‌اش دائم در جریان است و در جهت آب، رشته تفکر را نیز پی می‌گیرد. اندیشه‌ای روان و گریزپا که در قالب تفکری عمیق و به صورت کتاب به ماعرضه می‌شود، نوشته‌هایی بی‌بدیل و روان. اگر چه ویرجینیا وولف در نوشته‌هایش تفاوت میان جنسیت‌ها را مسلم می‌داند، نمایشی خیره‌کننده را نیز در این زمینه به تصویر می‌کشد. به خصوص در کتاب اورلاندو که مسیر داستان پیوندی را میان نظریه و عمل به وجود می‌آورد. در این کتاب او با اورلاندو، مرد جوان قصه، بازی را آغاز می‌کند تا جایی که او جنسیت زنانه را می‌پذیرد. وولف ظواهر مردانه و زنانه را به شفافیت نمایش می‌دهد و در این نمایش از ابهامی که باعث تقسیم جنسیت‌ها شده است، بهره می‌جوید. ابهامی که به او اجازه می‌دهد تا با جنسیت افراد بازی کند و از این بازی لذت ببرد، لذتی و رای مفاهیم حقیقی جسمانی. تغییر جنسیت اورلاندو در قالب تغییر نوع نوشتار ظاهر می‌گردد. بخش اول کتاب مانند سطحی شفاف و پوشیده از یخ می‌باشد، به گونه‌ای هموار، متراکم و فشرده با جمله‌هایی کوتاه که توسط نقطه‌هایی از هم جدا شده‌اند، داستان را بازگو می‌کند. گویی اشاره به جسمی منجمد و سخت دارد که خیال آب شدن و نرم شدن ندارد. نویسنده تمامی حواسش را به خود جمع می‌کند تا زیر پوست جنسیتی دیگر فرو رود و در سایه آن قرار گیرد، سایه‌ای منجمد و سخت. زیرا آب در داستان‌های

وولف نه سیلان عادی خود را دارد و نه پیچ و خم موزون امواج را. این آب گاه در لایه‌ای منجمد، بی حرکت می ماند و گاه سرشار از یک گسستگی مهلک می شود. زمانی که اورلاندو تبدیل به یک زن می شود، متن نیز کم کم تغییر می کند و نقطه گذاری های سنگین خود را از دست می دهد. ملایم و روان می شود. به تدریج و به برکت وجود هزارها ویرگول، نقطه و ویرگول و چند نقطه، سبک می گردد. همزمان با نرم شدن متن، شخصیت زنانه داستان عینیت می یابد. با ضمیر اوگ شخص مفرد و با شفافیت سخن می گوید. در این جاست که ویرجینیا وولف نفس حبس شده خود را راه می کند. حالا دیگر کاملاً خودش است. شکی نیست او یک زن است. یک داستان. نوشته از مذکر

عبور می کند و به مؤنث می رسد و بالعکس، زیرا

تجسّمی از حرکت است. این تحرک از یک

پویایی شکل می گیرد. این پویندگی زائیده

تارهای بی شمار است که از لابه لای

یکدیگر عبور می کنند تا ساختاری را شکل

دهند. در این جا به وضوح سررشته را گم

می کنیم، زیرا در واقع این جریان یک

مجموعه است که ما را برانگیخته است.

یک موج پر قدرت که سطح آن از هزاران

جنبش و تکان، تحرک پذیرفته است. موجی که

به سراسر متن، آهنگ می دهد. کلماتی روان که

پراکنده اند. همان گونه که خودش می نویسد، روحش مانند

آب روان گشته و همه چیز را دربر می گیرد. آبی که مظهر نوشته های وولف است.

نوشته هایی که به دریا می پیوندند و نویسنده توری را به سمت این دریا پرتاب می کند تا

کلمات را صید کند. آب از دست هایش جاریست، کلمات در توری شفاف هم صدا با

آهنگ و حرکت دست می خوانند. ظهور ناگهانی افکار در سر شخصیت های داستان در پی

کشش و واکنشی اتفاق می افتد و نبض این افکار با حرکت اتوبوس ها، عبور افراد و تردد در

شهرهای بزرگ، یکی می شود. هزاران ضربان از هزاران جنس، که باهم پیوستگی ناچیزی

دارند، پستی و بلندی های زندگی را می سازند. ولی همواره مهم ترین ضربان، همانیست



طراحی و آبرنگ چهره
ویرجینیا از ونسابل.

که ذره ذره سطح آب را حفر می کند و از درون آن شیره احساسات را می مکد. انگار تمامی اثر تبدیل به موجودی زنده می شود. موجودی از جنس متن کتاب که توسط آمیزشی از کلّ حرکات، تغذیه می شود و نفس می کشد و به خواننده خود حس وجود و زندگی می دهد. متنی که توسط جریانی سیال آبیاری می شود. جریانی که فضای درون را باز می کند، مثل بدنی که از لذت می لرزد. دیگر، دید کلیشه ای به سردمزاجی، مضحک می شود. چگونه می شود طور دیگری این متن ها را خواند؟ متونی که با ظرافت ادراک نویسنده و استعداد درخشانش برای لذت بردن از زندگی، به رشته تحریر درآمده اند. تعمقی در تن نشان می دهد که هر کلمه طعم تند یا ملایم خود را دارد. هر حسی نرم و ملایم است و تا بطن جسم غیرمادی پیش می رود. لذتی شفاف و زلال که زن بودن را با بیانی متفاوت بازگو می کند، بیانی به دور از ابتذال جسم. در این نوشته ها لذتی بی حد و حصر به چشم می خورد مثل اولین سطور رمان خانم دالووی که واقعاً تحسین برانگیز است. گاه تند و گاه ملایم، مثل تنفس، مثل ضربان لذت. با خواندن این بخش، گویی ارتعاشات بدن نویسنده به خواننده منتقل می شود. کدام بدن؟ روح. روحی که از زنانگی سخن نمی گوید بلکه مسائل جنس مؤنث را با استفاده از استعاره هایی که در فضای پهناور درون کتاب به وفور به چشم می خورند، مطرح می سازد. خانم دالووی روزش را این گونه آغاز می کند: «در شور و شعف یک روز زیبای ماه ژوئن، روح خود را مثل گلبرگ های یک گل، کنار می زند و آن را به سوی جهانی که احاطه اش کرده است، می گشاید.» تبدیل به منشوری می شود که در کمال شفافیت، دنیا را به خواندن روحش، دعوت می کند. گویی دنیای درونش با کلّ دنیای بیرون یکی شده است. با پیوند میان این لذت و حس درون، بالاخره در این متن، جسم و روح یکدیگر را در آغوش می گیرند. این شکاف، این بریدگی و این جراحت را مرهم می نهند. انگار جسم زخمی انسان که بر روح مورد تجاوز واقع شده اش، مچاله شده است، خود را باز می کند و به متن می بخشد تا از آن لذت ببرد و شاید به نوعی زنانگی از دست رفته اش را به آن برگرداند. در انتها، بارش لذت، موج خوشی و پیچ و خم موزون بدن، در کتاب یکدیگر را می یابند. نگرش یک زن که لذت زندگی را با خواندن کتابی مزمزه می کند، حسی است کاملاً درونی و فردی که توسط اعجاز کیمیاگری وولف، جهانی می شود. جرعه یک احساس است که در لذتی زلال معلق مانده است، در فضایی که از روح فقط سایه ای در آن باقی مانده است. ♦♦♦



شماره ۱۰۰
مجموعه علمی و ادبی
مؤسسه فرهنگی و هنری
مجمع علم و ادب